

۱- شیخ حسن حلی به مردی که در طول راه دیده بود گفت: برای زیارت به حرم آقا و مولایم می روم.

امام حسین (ع)

۲- کسی که با شیخ حسن حلی همراه شد مردی ، بلندبالا ، خوش سیما بود.
شگفت- دوست داشتنی

۳- وقتی که آن مرد بزرگوار سوالات شیخ حسن حلی را یک به یک پاسخ داد شیخ حسن حلی می کرد که با مردی روبه رو است.
فاضل و دانشمند

۴- شیخ حسن حلی پس از سوالات بسیاری که پرسید با خود گفت: شاید این شخص که در کنارم می آید است.
مولای عزیزم امام زمان (عج)

۵- آن مرد مانع شد از این که شیخ حسن حلی نامش را ببرد.
شکوه و عظمت

۶- شیخ حسن حلی در آن غروب حیرت انگیز به کجا می رفت و چه حالتی را تجربه می کرد؟
سوار بر اسب به سمت حرم سید الشهداء پیش می رفت و در تنهایی و تاریکی و سکوت و نسیم خنکی که می وزید حال دیگری داشت و گویی کسی او را به خود می خواند.

۷- چه ویژگی هایی در آن مرد بود که به شیخ حسن حلی در تاریکی شب آرامش می داد؟
او مردی شگفت ، بلندبالا ، خوش سیما، دوست داشتنی بود و از دیدن چهره زیبا و روحانی او و همچنین لبخند شیرینش در شیخ حسن آرامشی ایجاد شده بود.

۸- شیخ حسن حلی حال خود را هنگام دیدن آن مرد بزرگوار چگونه توصیف می کند؟
مانده ام چه بگویم واژه ها تاب عظمت او را ندارند.

۹- آن مرد بزرگوار به شیخ حسن حلی چه گفت که تعجب کرد؟
سلام کرد و او را به نام صدا زد و پرسید در این شب جمعه کجا می روی ای شیخ حسن حلی

۱۰- وقتی شیخ حسن حلی سوالی پرسید و پاسخی دریافت کرد که سند آن را در هیچ کتاب و روایتی ندیده بود مرد فاضل و دانشمند به او چه گفت؟
با مهربانی فرمود: هنگامی که به منزل بازگشتی فلان کتاب را باز کن فلان صفحه و فلان سطر آن را بخوان.

۱۱- شیخ حسن حلی از آن مرد بزرگوار چه پرسید و چه پاسخی دریافت کرد که بیهوش شد؟
پرسید آیا می توانم امام زمان (عج) را ببینم یا نه؟ آن مرد به او نزدیک شد و دستش را در دست شیخ حسن گذاشت و فرمود: چگونه صاحب الزمان را نمی توان دید و حال اینکه دست او در دست توست؟